

تنها مسیر برای زندگی بهتر ۱۱

چهار رکن «زندگی بهتر» چیست؟/ زندگی بهتر امکانات بیشتر نیست؛ کسی زندگی بهتری دارد که علاقه شدیدتری دارد/ علاقه شدید سرچشمه لذت است / محبت سازنده شاکله روح آدمی است +صوت

آن کسی زندگی بهتری دارد که علاقه شدیدتری دارد. ممکن است بپرسید: علاقه نسبت به چه چیزی؟ پاسخ می‌دهیم: به هر چیزی که بشود به آن شدیدترین علاقه را داشت. و ما ادعا می‌کنیم که: دین به شما چیزی را معرفی می‌کند که بتوانی واقعاً به آن عشق بورزی و شدیدترین علاقه را پیدا کنی، چیزی که بتوانی به آن برسی، چیزی که عشق تو به آن افول نکند، چیزی که هر چه به آن نزدیک‌تر شوی، با آن عاشقانه‌تر ارتباط برقرار خواهی کرد.

حجت الاسلام علی‌رضا پناهیان که در رمضان گذشته با موضوع «تنها مسیر-راهبرد اصلی در نظام تربیت دینی» سخنرانی کرد و استقبال جوانان قرار گرفت، امسال قرار است به مدت ۳۰ شب در مسجد امام صادق(ع) میدان فلسطین به موضوع «تنها مسیر برای زندگی بهتر» پردازد و به سوال «چگونه یک زندگی بهتر داشته باشیم؟» پاسخ دهد. در ادامه فرازهایی از **یازدهمین جلسه** این سخنرانی را می‌خوانید:

تعریف «زندگی بهتر» بر اساس چهار رکن اصلی تعریف زندگی

- ما تعریف زندگی را در هفت مرحله تکمیل کردیم ولی در این تعریفی که از زندگی ارائه دادیم در واقع چهار رکن اساسی وجود دارد. معتقدیم که انسان عقلاً این چهار رکن را می‌فهمد و می‌پذیرد؛ چه در مورد زندگی بد و چه خوب، چه در مورد زندگی حداقلی و چه حداکثری. همان‌طور که در جلسات قبل دیدیم در متون دینی ما نیز این تلقی از زندگی تأیید شده است و دین ما زندگی را تلاش، مبارزه و حرکت به‌سوی علاقه‌ها و مدیریت علاقه‌ها می‌داند.
- حالا به اینجا رسیده‌ایم که تعریف زندگی بهتر چیست؟ برای اینکه زندگی بهتر را تعریف کنیم، دوباره به تعریف زندگی برمی‌گردیم. می‌خواهیم تعریف زندگی بهتر را از تعریف زندگی به‌دست آوریم.

مرور چهار رکن در تعریف زندگی

- یک‌بار دیگر چهار رکن اساسی در تعریف زندگی را مرور می‌کنیم. همان‌طور که قبلاً بیان شد، یک رکن رکن تعریف زندگی، علاقه‌ها و «مدیریت علاقه‌ها» است؛ علاقه‌هایی که موتور محرک زندگی ماست. این علاقه‌ها ما هستند که ما را وادار به حرکت می‌کنند، علم و معرفت و ابزارهای دیگری را به کار می‌گیرند، تا انسان به این علاقه‌ها برسد. و ما این علاقه‌ها را گزینش می‌کنیم و آنها را تقویت و تضعیف می‌کنیم.
- رکن دوم زندگی «حرکت، تلاش و مبارزه» بود. چون ما برای رسیدن به علاقه‌ها با موانع و دشمنانی روبرو هستیم و خداوند این‌گونه برای ما طراحی کرده است.
- رکن سوم زندگی، «پذیرش محدودیت‌ها» بود. این هم یک رکن زندگی است که انسان به‌مرور به‌صورت غلط یا درست- محدودیت‌ها را در زندگی خودش می‌پذیرد. انسان دیر یا زود، محدودیت‌ها را می‌پذیرد.

- رکن چهارم زندگی این است که این حرکت و «تلاش و مبارزه» برای رسیدن به علاقه‌ها و مدیریت علاقه‌ها و فرآیندی از پذیرش محدودیت‌ها همگی «در بستر مقدرات الهی» است. یعنی شما نمی‌توانید زندگی کسی را خارج از مقدرات الهی تعریف کنید.
- این چهار رکن در تعریف زندگی، اصلی‌ترین‌ها هستند. البته می‌توان تعاریف دیگری از زندگی هم ارائه داد که همه آن تعاریف بر روی همین چهار رکن سوار می‌شوند. در نمونه‌اش را در جلسات قبل مرور کردیم (۱: زندگی فرایندی برای رسیدن به معرفت ۲. زندگی فرایندی برای شکفته شدن و زنده‌تر بودن)

ارکان زندگی بهتر: ۱. علاقه بهتر و بیشتر ۲. تلاش و مبارزه بهتر ۳. پذیرش محدودیت به‌جا و حساب‌شده ۴. رقم خوردن مقدرات به بهترین شکل

- بر اساس چهار رکن فوق‌الذکر می‌توانیم بگوییم که زندگی بهتر چیست؟ بر اساس رکن اول(علاقه) می‌توان گفت: زندگی بهتر زندگی‌ای است که علاقه‌های بهتری در آن زندگی وجود داشته باشند و علاقه‌ها به‌خوبی مدیریت شوند و انسان به علاقه‌های خودش برسد.
- همان‌طور که یکی از ارکان زندگی «علاقه» بود مسلماً یکی از ارکان زندگی بهتر نیز علاقه است؛ منتها نه هر علاقه‌ای، بلکه علاقه بهتر و بیشتر، و علاقه‌ای که انسان به آن برسد و علاقه‌ای که اگر انسان آن علاقه را مدیریت کند، بتواند آن را به بهترین نقطه برساند و اگر تغییراتی در علاقه‌های خودش می‌دهد، زیباترین تغییرات باشد.
- بر اساس رکن دوم هم، زندگی بهتر این خواهد بود که بهترین تلاش و مبارزه در آن زندگی انجام بگیرد و این تلاش و مبارزه، بسیار موفق باشد.
- رکن سوم زندگی بهتر این است که اگر انسان محدودیتی را در زندگی‌اش می‌پذیرد، محدودیت به‌جا را بپذیرد نه محدودیت نابه‌جا! نه اینکه از سر ترس، محدودیتی را بپذیرد، نه اینکه محدودیت خیالی و موهوم را بپذیرد و عقب‌نشینی کند. بلکه آن محدودیتی را که واقعاً پذیرش آن عاقلانه است را بپذیرد، «به‌وقت» هم بپذیرد و بی‌جهت بر در بسته نکوبد. زندگی بهتر زندگی‌ای است که آدم در این زندگی، محدودیت‌ها را حساب‌شده بپذیرد و هر محدودیتی را نپذیرد و هیچ محدودیتی را بی‌جا نپذیرد.
- رکن چهارم در زندگی بهتر این است که مقدرات الهی به زیباترین و مفیدترین شکل برای انسان رقم بخورد؛ و اصطلاحاً «باد مخالف نوزد» بلکه مقدرات با ما همراهی کند. یا به تعبیر عوام «شانس» همراه ما باشد! البته در این عالم، شانس وجود ندارد و در واقع همه‌اش مقدرات و خواست الهی است که در جریان یک تعاملی در رفتار و نیت‌های خود ما این مقدرات تنظیم می‌شوند.
- آیا ما می‌توانیم در مقدرات الهی دخالت کنیم؟ بله در حد بسیار بالایی می‌توانیم در مقدرات الهی دخالت کنیم. همچنین ما می‌توانیم سر محدودیت‌هایی که می‌پذیریم، برنامه‌ریزی کنیم تا بهترین محدودیت‌ها را بپذیریم و به‌جا و حساب‌شده بپذیریم. ما می‌توانیم برای تلاش و مبارزه خودمان در زندگی، برنامه‌ریزی کنیم که نه تنبلی کنیم و نه مبارزه بی‌جا کنیم، بلکه مبارزه موفق و مُصیب انجام دهیم که ما را به نتیجه برساند.

خیلی‌ها تصور می‌کنند زندگی بهتر مساوی با امکانات بیشتر است! / اگر سه رکن اول درست شد، رکن

چهارم هم درست می‌شود

- خیلی‌ها برای تعریف زندگی بهتر، فقط رکن چهارم را در نظر می‌گیرند و می‌گویند: «فقط خدا از آسمان و زمین به ما پول برساند؛ بقیه‌اش را خودم می‌دانم چه کار کنم!» برای اینکه متوجه شوید این تصور اشتباه است، یک نمونه بسیار کلان و تمدنی به شما نشان می‌دهم؛ چیزی که جلوی چشم ما قرار دارد ولی غالباً به آن توجه نمی‌کنیم! شما به همین ممالک غربی نگاه کنید؛ مگر در ممالک غربی و دول استکباری، ثروت و تکنولوژی و امکانات جمع نشده است؟! پس چرا شاخصه‌های رضایتمندی آنها دارد کاهش پیدا می‌کند؟ چرا آمریکا جزء نام‌ترین کشورهای جهان است؟ چرا اینها برای دوام حیات خودشان مجبورند این‌قدر در عالم، قتل و جنایت انجام دهند؟ چرا راحت نیستند؟ چرا با خوبی و خوشی به زندگی خودشان مشغول نیستند و این‌قدر جنایت مرتکب می‌شوند؟ چرا زندگی دیگران را نابود می‌کنند، چرا بماران می‌کنند؟ چرا تروریست می‌فرستند؟ چرا می‌گویند: «برای اینکه ما باقی بمانیم، لازم است بقیه نابود شوند؟» آیا اینها عجیب نیست؟
- واقعاً زندگی بهتر مساوی با امکانات بیشتر نیست، البته در زندگی بهتر، امکانات هم می‌رسد، از جایی که گمانش را نمی‌کند، می‌رسد، کم‌اینکه فرمود: «ویرزقه من حیث لا یحسب» (طلاق/۳) و از آسمان و زمین می‌رسد، و پربرت می‌رسد (لَفْتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؛ اعراف/۹۶) منتها آدم‌ها غالباً برای زندگی بهتر، اول به دنبال امکانات بیشتر و بهتر هستند در حالی که اول باید سه رکن قبل از امکانات را درست کنیم، اگر سه رکن اول درست شد، رکن چهارم زندگی بهتر که همان مقدرات الهی است، با تمایلات انسان همسو خواهد شد و انسان را به خواسته‌های خودش می‌رساند.

علاقه؛ رکن اول زندگی بهتر / هر چه علاقه بیشتر باشد، زندگی بهتر خواهد بود / علاقه شدید سرچشمه لذت است

- حالا برمی‌گردیم و رکن اول زندگی بهتر را به صورت دقیق‌تر تعریف می‌کنیم. محبت موتور گرمابخش زندگی انسان است و اگر محبت نبود، ما شبیه مرده‌ها بودیم. اما در زندگی بهتر، محبت باید چگونه باشد؟ دقت کنید که در اینجا نمی‌خواهیم دینی صحبت کنیم! این سؤال را پیش هر آدمی (دیندار یا بی‌دین و در هر زمان و مکانی) ببرید، با کمی تأمل، همه یکسان جواب خواهند داد و در این زمینه اختلاف نظر چندانی نخواهند داشت.
- پاسخ این است: طبیعتاً هر چه علاقه بیشتر باشد، زندگی بهتر خواهد بود. بعضی‌ها هستند که سرد زندگی می‌کنند و سرد می‌میرند و هیچ‌وقت به یک علاقه بسیار شدید نمی‌رسند؛ اینها مسلماً زندگی بهتر ندارند. اصلاً کاری هم نداریم که انسان به چه چیزی علاقه شدید پیدا کند، مثلاً یک کسی مثل حضرت یعقوب(ع) به حضرت یوسف(ع) علاقه پیدا می‌کند، یک کسی مثل زلیخا که به یوسف(ع) علاقه پیدا می‌کند، یک کسی مثل فرهاد که به شیرین علاقه پیدا می‌کند یا هر نوع علاقه شدید دیگری که در افسانه‌ها و داستان‌ها وجود دارد.
- ما زندگی را دینی تعریف نکردیم، بلکه بر اساس یک نگاه عاقلانه گفتیم که «علاقه» یک رکن زندگی است. و برای بشر معلوم است که علاقه لذت‌بخش است و لذت علاقه شدید هم بیشتر است. وقتی علاقه شدید وجود داشته باشد، موتور زندگی گرم است و علاقه شدید، سرچشمه لذت است. هیچ لذت مادی به اندازه

لذت رسیدن به علاقه نیست. اصلاً هیچ لذت مادی مانند لذت علاقه شدید داشتن نیست؛ حالا چه اینکه

انسان به این علاقه شدید برسد و چه نرسد.

ویژگی‌های علاقه مطلوب برای زندگی بهتر: شدید، باقی، افزایش یابنده / علاقه‌ای که بعد از وصال از

چشمت بیفتد، مطلوب نیست

- سؤال این است که «علاقه ما چگونه می‌تواند موجب زندگی بهتر باشد؟» یا «ویژگی‌های علاقه‌ای که می‌تواند موجب زندگی بهتر شود چیست؟» این علاقه باید چند تا ویژگی داشته باشد: اولاً این علاقه باید شدید باشد و ثانیاً این علاقه شدید ما به چیزی باشد که هر لحظه که به آن نزدیکتر می‌شوی یا به آن می‌رسی، این علاقه شدیدتر بشود نه اینکه این علاقه بعد از وصال از بین برود و از چشمت بیفتد، خسته و دل‌زده شوی و این راه را بازگردی، و احساس کنی که سرت به سنگ خورده و ببینی که این علاقه، آن قدری که تصور می‌کردی، نمی‌آزید و احساس کنی سرت کلاه رفته و خودت را خام کرده‌ای!
- نگویند: «اگر کسی به یک بٹی علاقه شدید پیدا کرد، آیا زندگی او یک زندگی بهتر است؟» چون نوع آدم‌ها به این سادگی به هر چیزی علاقه شدید پیدا نمی‌کنند؛ البته آدم‌های عادی، نه آدم‌های استثنایی! ما می‌گوییم محبت باید شدید باشد، منتها به شرطی که ۱. بتواند شدید باشد ۲. شدید باقی بماند ۳. شدیدتر هم بشود؛ چه به آن برسی و چه به آن نرسی.
- یکی دیگر از ویژگی‌های یک علاقه لذت‌بخش که زندگی آدم را خرم کند این است که این علاقه به حدی زیبا، روح‌بخش، جان‌افزا و سرشارکننده وجود انسان باشد که حتی اگر به آن نرسی هم بگویی «می‌آرزید که من یک عمری با این علاقه زندگی کنم» البته معلوم است که علاقه باید به چیزی باشد که اساساً بشود به آن رسید، و الا اگر نشود به آن رسید که فایده ندارد و انسان ناامید می‌شد. منتها با این حال می‌گوییم که علاقه باید به چیزی باشد که اگر به آن نرسیدی و از آن هم چیزی به تو نرسید، باز هم بتوانی بگویی: «می‌آرزید!»

چه اشکالی دارد همه انسان‌ها عاشقانه زندگی کنند؟!

- البته ممکن است انسان نادانی هم پیدا شود که به یک چیز بی‌ارزش شدیداً علاقه پیدا کرده باشد(آن هم در یک مقطع زمانی و در یک شرایط خاصی) ولی این عمومیت ندارد. ما عشق را برای اوحدی از انسان‌ها(انسان‌های خاص) نمی‌خواهیم، ما عشق را برای زندگی عموم انسان‌ها می‌خواهیم. ما نمی‌خواهیم همه تماشاچی باشند و فقط دو نفر مثلاً در میان دو میلیارد نفر، عاشق بشوند و قصه آنها محل تفریح دیگران باشد و فقط از شنیدن داستان آنها لذت ببرند! بلکه ما می‌خواهیم همه فرهاد و شیرین باشند. چرا همه نباید مجنون باشند؟! چه اشکالی دارد که همه انسان‌ها این‌قدر عاشقانه زندگی کنند؟!
- مگر تیم فوتبال است که یک عده کمی بازی کنند و بقیه فقط تماشاچی باشند و با داستان عشق آنها خوش باشند و صفا کنند؟! ما داریم درباره زندگی انسان‌ها صحبت می‌کنیم نه از یک تخصص ویژه مثل فوتبالیست حرفه‌ای! معلوم است که همه نمی‌توانند مثل اسطوره‌های ورزشی بشوند، ولی اینها که زندگی نیست، بلکه مهارت‌های ویژه‌ای است که برخی افراد می‌توانند پیدا کنند. زندگی مال همه است و همه باید بهره ببرند.

آن کسی زندگی بهتری دارد که علاقه شدیدتری دارد / محبت به چه چیزی باشد که خیلی شدید باشد؟

- آن کسی زندگی بهتری دارد که علاقه شدیدتری دارد. ممکن است بپرسید: علاقه نسبت به چه چیزی؟ پاسخ می‌دهیم: به هر چیزی که بشود به آن شدیدترین علاقه را داشت. و ما ادعا می‌کنیم که: دین به شما

چیزی را معرفی می کند که بتوانی واقعاً به آن عشق بورزی و شدیدترین علاقه را پیدا کنی، چیزی که بتوانی به آن برسی، چیزی که عشق تو به آن افول نکند، چیزی که هر چه به آن نزدیک تر شوی، با آن عاشقانه تر ارتباط برقرار خواهی کرد. این کاری است که دین برای ما انجام می دهد و اینجاست که انسان کم کم به ضرورت دین می رسد. و می گوئیم: اگر غیر از دین، چیزی بود که برای شما همین کار را انجام می داد، شما به سمت آن بروید؛ منتها آن علاقه شدید باید برای نوع بشر قابل تحقق باشد.

زندگی باید با محبت شیرین شود و این محبت آدم را وادار به تلاش و مبارزه کند. اما سؤال این است که محبت به چه چیزی باشد که این قدر شدید باشد؟ این قدر انسان را به فداکاری وادار کند؟ کم نشود؟ بتوان به آن نزدیک شد؟ مطلقاً موهوم و خیالی نباشد؟ بعد از اینکه به آن رسیدی، علاقه تو به آن کم نشود بلکه بیشتر بشود؟

محبوب تو باید چیزی باشد که روز به روز بهتر نشود، بلکه روز به روز تو بیشتر متوجه شوی که او بهتر از آن چیزی بوده که تو فکر می کردی. یعنی هر بار که به او نزدیک می شوی یا او را ملاقات می کنی بگویی: «وای! من که قبلاً برای او می مردم نمی دانستم این قدر زیباست، تازه فهمیدم که او چه هست! من اصلاً فکر نمی کردم این قدر زیبا باشد...» و همین طور عشق ما را بیشتر کند و آتش روح ما را افزایش دهد و جلو ببرد.

خدا روز قیامت همین آتش فشان را در قلب ما شعله ور خواهد کرد. در عالم آخرت، هر بار که به ملاقات خود پروردگار عالم می روی، خدا برایت بیشتر جلوه می کند لذا حس تازه تر و بهتری پیدا می کنی به حدی که همه ملاقات های قبلی از یادت می رود؛ گویا این اولین ملاقات تو با خداست. یعنی خدا هیچ وقت برایت تکراری نمی شود چون خدا بی نهایت است. و هر بار که به ملاقاتش می روی معرفت بیشتری به او پیدا می کنی.

ویژگی بعدی علاقه / ۴. علاقه باید به کسی باشد که به نفعت باشد و او هم تو را دوست داشته باشد

علاقه باید به چیزی باشد که نه تنها کم نشود و شدیدتر بشود، بلکه این علاقه باید نسبت به کسی باشد که به نفعت باشد. و او هم تو را دوست داشته باشد. «چه خوش بی، مهربانی هر دو سر بی» من باید کسی را دوست داشته باشم که اگر من برای او می میرم، لااقل او برای من تب کند!

شاید برخی می گویند: «اینجا که منفعت طلبانه شد و از عالم عاشقی بیرون آمدی!» در حالی که این حرف منفعت طلبانه نیست. من نمی خواهم منفعت طلبانه به او علاقمند باشم، من می خواهم خودم را فدای او کنم، ولی اگر او هم مرا دوست داشته باشد، این آتش عشق من شعله ورتر خواهد شد. اگر او به نفع من باشد من بیشتر برای او خواهم مُرد و من بیشتر شرمندۀ او خواهم شد. این محبت را در مناجات های امام سجاده (ع) می توان دید، مثلاً آنجا که صدا می زند: خدایا! اگر در روز قیامت مرا نبخشی که هیچ! ولی اگر مرا ببخشی، من آنجا از شرمندگی تو چه کار کنم؟! من چطور جواب این همه محبت تو را بدهم؟!

ما نباید کسی را دوست داشته باشیم که به ضرر ما باشد. اگر به ضرر ما باشد کم دل مان از او زده می شود. اگر به ضرر ما باشد لااقلش این است که محبت ما به او به اوج نمی رسد.

خیلی ها از عاشقی ناامیدند و به دیدن فیلم های عاشقی قانع شده اند

فرض شدیدترین محبت با این ویژگی هایی است که اگر کسی تأمل کند می تواند به این ویژگی ها برسد. منتها خیلی از انسان ها ناامید هستند از این که به چنین محبتی برسند. برای اینها کافی است که پای فیلم بنشینند و مثلاً یک کشتی تایتانیک ببینند و رد

بشود و یک عاشق و معشوقی پیدا بشوند و البته بعد هم کشتی غرق شود و یکی از آنها بمیرد تا داستان این عشق باقی بماند، و الا اگر هر دو بمانند و با هم ازدواج کنند، دوباره دعوایشان می شود و این عشق پایدار نمی ماند. این قبیل آدم ها از عاشقی ناامید هستند.

- برای آدم های خوب مذهبی که استعداد این عاشقی را دارند ولی عاشق نیستند، خیلی زشت است که عاشق پروردگار نیستند. اینها از معشوق خودشان لذت نمی برند و این خیلی بد است. اینها در واقع در لب دریای زلال آب شیرین نسته اند ولی تشنه لب هستند.
- شما از طریق زندگی بهتر می توانی دیگران را به دین خود دعوت کنی و یکی از ارکان زندگی بهتر این است که شدیدترین محبت ها را داشته باشی، به حدی که مردم بتوانند این محبت شدید را در چهره تو ببینند. مؤمن سرد و بی روح و بی احساس چه معنایی دارد؟! در حالی که مؤمن در قرآن این گونه توصیف شده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره/۱۶۵)

محبت زندگی انسان را بهتر خواهد کرد / محبت بهتر، محبت شدیدتر است

- هیچ کسی نمی تواند انکار کند که محبت زندگی انسان را بهتر خواهد کرد و محبت بهتر هم محبت شدیدتر است. محبت شدیدتر هم محبتی است که دوام داشته باشد، روز به روز بیشتر بشود، به آن برسی یا نرسی، کم نشود و وجودت را آتش یزند.
- البته چنین محبتی را جز نسبت به پروردگار عالم و کسانی که متصل به پروردگار هستند نمی توان پیدا کرد، چون خدا ما را برای عاشق شدن به خودش ساخته است. لذا می گوئیم: اگر چنین محبتی را به این و آن هم پیدا کردید، به سراغش بروید! منتها جای دیگری غیر از درگاه خدا این محبت را پیدا نخواهید کرد.
- ما نمی گوئیم: «مواظب باش محبت تو ارزشی باشد!» یا «بر اساس جهان بینی توحیدی محبت داشته باش، نه بر اساس جهان بینی الحادی!» بلکه با خیال راحت می گوئیم: «هر جا محبت شدید پیدا کردی نوش جان!» چون مطمئن هستیم که این محبت شدید را هیچ جای دیگری غیر از خدا- نمی توان پیدا کرد. و امروز می بینید که جهان آزاد در محبت به وحشی گری و خودخواهی و خودپرستی رسیده است.
- واقعاً بدون عشق و محبت، زندگی سخت، خسته کننده و کسل کننده است. آدم های مذهبی ای که عاشق نباشند، دینداری خوبی ندارند. ولی آن کسی که واقعاً عاشق است و توانسته است به آن محبت شدید برسد، چه زندگی قشنگی دارد! او در جزئیات زندگی خودش هم مشغول عشق بازی با محبوب است.

امام صادق (ع): چقدر زشت است که مؤمن چیزی را دوست داشته باشد که با آن ذلیل شود!

- امام صادق (ع) می فرماید: «چقدر برای مؤمن زشت است که یک چیزی را دوست داشته باشد که دوست داشتن آن چیز خوارش کند؛ ما أَقْبَحُ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تَذِلُّهُ» (مجموعه ورام/ ۲۰۶/۲) آدم بعضی از چیزها را دوست دارد ولی رویش نمی شود که بگوید من این را دوست دارم. برخی چیزها را آدم دوست دارد و به مقدار دوست داشتن آن چیز، خوار و خفیف می شود. خصوصاً اگر شدید دوست داشته باشد، شدید ذلیلش می شود. هر کسی چیزی را دوست داشته باشد، خود به خود فدای آن چیز شده است، و چقدر زشت است که مؤمن یک دوست داشتی ای داشته باشد که با آن ذلیل شود.
- امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «میل و رغبت عاقل به حکمت است و همت آدم نادان در حماقت است؛ رَغْبَةُ الْعَاقِلِ فِي الْحِكْمَةِ وَ هِمَّةُ الْجَاهِلِ فِي الْخَمَاقَةِ» (غررالحکم/ ۵۴۲۰) آدم عاقل پای تماشای برخی از فیلم ها که می نشیند، احساس می کند دارد به او توهین می شود، لذا از پای فیلم بلند می شود و می رود و نگاه نمی کند. چون احساس می کند دارند او را با جنجعه بچه ها سرگرم می کنند!
- آدم جاهل اتفاقاً وقتی پای صحنه های پر حماقت می نشیند، اگر خنده دار باشد خوشش می آید و تا آخر نگاه می کند. ولی یک آدم عاقل نمی تواند با حماقت سرگرم شود. امیرالمؤمنین (ع) در جای دیگری می فرماید: «بروید با کلمات حکمت آمیز تفریح کنید و خستگی خودتان را از بین ببرید. إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَنُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ؛ نهج البلاغه/ حکمت (۹۱)

طبق روایات، هر کسی روز قیامت با آن چیزی که دوست داشته، محشور می‌شود/ آدم شبیه محبوبش می‌شود

- با تعابیر مختلف از اهل بیت(ع) نقل شده است: هر کسی در روز قیامت با هر چیزی که دوست داشته باشد محشور می‌شود. یعنی شکل تو، ارزش تو عین همان چیزی می‌شود که دوست داری! و این در کلام معصومین(ع) به صورت ضرب المثل در آمده است که می‌فرمایند: اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد در روز قیامت با همان سنگ محشور می‌شود. (قَلْوَانُ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لِحَشْرَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ امالی صدوق/۲۱۰) یعنی آدم شبیه محبوبش می‌شود و ارزش محبوبش را پیدا می‌کند. یعنی ماهیت و ارزش و حقیقت روح انسان شبیه محبوبش می‌شود.
- ابوذر می‌گوید: من گفتم، یا رسول الله(ص) من اقوامی را دوست دارم که البته رفتارم مثل آنها نیست و نمی‌توانم مثل آنها باشم. پیامبر(ص) فرمود: انسان با همانی است که دوستش دارد و برای او همان چیزی است که کسب می‌کند؛ قُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنِّي أَحِبُّ أَقْوَامًا مَا أَلْبَغُ أَعْمَالَهُمْ قَالَ: فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، وَ لَهُ مَا اكْتَسَبَ (امالی طوسی/۶۳۳) بعد ابوذر می‌گوید: «گفتم من خدا و پیغمبر و اهل بیت او را دوست دارم. پیامبر(ص) فرمود: تو با کسی هستی که دوستش داری؛ قُلْتُ: فَإِنِّي أَحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّهِ قَالَ: فَإِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» (همان)

محبت فقط برای لذت بردن نیست، محبت سازنده شاکله روح آدم هم هست

- امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «هر کسی ما را دوست داشته باشد روز قیامت با ماست؛ مَنْ أَحَبَّنَا كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (امالی صدوق/۲۱۰) دقت کنید اینکه می‌فرماید «او روز قیامت با ماست» به معنای پارتی‌بازی نیست! روز قیامت هر کسی حقیقت وجودی‌اش رو می‌آید. یکی مثل خوک وارد صحرای محشر می‌شود، یکی مانند سگ، یکی مانند مورچه، یکی مانند مار و... یعنی هر کسی در آنجا واقعیت خودش را بروز می‌دهد.
- چطور می‌شود که من اگر اهل بیت(ع) را دوست داشته باشم حقیقت نورانی آنها را پیدا می‌کنم و حقیقت من با آن حقیقت شباهت پیدا می‌کند؟ چون محبت فقط برای لذت بردن و گرم شدن موتور زندگی نیست، محبت سازنده شاکله روح آدم است. و شما در این زندگی دنیا فرصت دارید که محبت پیدا کنید، لذا خیلی مهم است به چه چیزی محبت پیدا کنیم؟
- شخصی می‌گوید: نزد امام باقر(ع) نشسته بودم، یک مردی از خراسان با پای پیاده به عشق زیات امام باقر(ع) تا مدینه آمده بود. وقتی به خدمت حضرت رسید، پاهای او از شدت صدمات راه، پینه بسته بود. عرض کرد: به خدا این همه راه را نیامده‌ام مگر به خاطر محبت شما اهل بیت(ع). حضرت فرمود: به خدا اگر سنگی ما را دوست داشته باشد با ما محشور خواهد شد و اصلاً دین مگر چیزی جز حب است؟! (كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَادِمٌ مِنْ خُرَّاسَانَ مَاشِيًا فَأَخْرَجَ رَجُلِيهِ وَ قَدْ تَعَلَّقَتْهُ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ مَا جَاءَ بِي مِنْ حَيْثُ جِئْتُ إِلَّا حُبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ اللَّهُ لَوْ أَحَبَّنَا حَجْرٌ حَشْرَةَ اللَّهِ مَعَنَا وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؛ تفسیر عیاشی/۱/۱۶۷)
- زندگی خوب زندگی‌ای است که محبت را مدیریت کنیم تا به این عشق بی‌نهایت و شدید برسیم. و انسان واقعاً می‌تواند به این محبت‌های شدید برسد. نمونه این محبت شدید را در جلسات روضه امام حسین(ع) تجربه می‌کنید...

